

مفاهیم و اصطلاحات فلسفی در ادبیات فارسی

دکتر سید یحیی یثربی

www.ketab.ir

سرشناسه	: یثربی، سید یحیی، ۱۳۳۱
عنوان و نام پدیدآور	: مفاهیم و اصطلاحات فلسفی در ادبیات فارسی / سید یحیی یثربی.
مشخصات نشر	: تهران: قو، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری	: ۳۷۶ ص.
شابک	: 978-964-156-072-2
وضعیت فهرست نویسی	: فیا
موضوع	: فلسفه در ادبیات
موضوع	: ادبیات فارسی -- فلسفه -- اصطلاحها و تعبیرها
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۲ ۷۵۲/۲۰۱ IN
رده بندی دیویی	: ۸۰۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۳۳۷۶۸۸

مفاهیم و اصطلاحات فلسفی در ادبیات فارسی

نوشته دکتر سید یحیی یثربی

چاپ و صحافی: آراین

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۲

شمارگان: ۱۰۰۰

طرح جلد: شاپور حاتمی

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۱۵۶-۰۷۲-۲

بها: ۱۵۰۰۰ تومان



نشر قو

نشانی: تهران، خیابان ولیعصر، بالاتر از زرتشت

کوچه نوربخش، شماره ۴۰

تلفن: ۸۸۸۹۹۶۸۰

نشانی الکترونیکی: www.ghoo-publishing.com

پست الکترونیکی: info@ghoo-publishing.com

فهرست

پیش گفتار ۷

مقدمه بر این کتاب فکری *

خدا - قدری * - بحث فلسفی دربارهٔ وجودی * - بحث فلسفی دربارهٔ وجودی * - بحث فلسفی دربارهٔ وجودی *

بخش یکم الهیات عام ۶۷

۱. موضوع و مسائل فلسفه ۶۷ - ۲. وجود و مفاهیم عقلی فلسفه ۶۷ - ۳. حکم و فلسفه وجودی ۶۷ - ۴. نبوت و فلسفه وجودی ۶۷ - ۵. عدل و فلسفه وجودی ۶۷ - ۶. وجود و کبریا ۶۷

۷. غایت و معنای ۸ - ۹. مقولات ۱۰

بخش دوم الهیات خاص ۹۹

۱. خدا و الهیات ۹۹ - ۲. وجود و خدا ۹۹ - ۳. نبوت و خدا ۹۹ - ۴. عدل و خدا ۹۹ - ۵. نبوت و خدا ۹۹ - ۶. نبوت و خدا ۹۹ - ۷. نبوت و خدا ۹۹

۸. نبوت و خدا ۹۹ - ۹. نبوت و خدا ۹۹ - ۱۰. نبوت و خدا ۹۹ - ۱۱. نبوت و خدا ۹۹ - ۱۲. نبوت و خدا ۹۹

بخش سوم طبیعیات ۱۴۷

۱. مقدمه ۱۴۷ - ۲. انواع حق و باطل ۱۴۷ - ۳. نظام جهان ۱۴۷ - ۴. بحث خدا در رابطه با نفوس ۱۴۷

بخش چهارم نگاهی به اهم مسائل کلامی ۲۵۷

۱. ذات و صفات خداوند ۲۵۷ - ۲. جبر و اختیار ۲۵۷ - ۳. حسن و قبح ۲۵۷ - ۴. عدل الهی ۲۵۷ - ۵. انبیا و انتخاب اصلاح ۲۵۷ - ۶. نبوت و خدا ۲۵۷ - ۷. نبوت و خدا ۲۵۷

۸. عصمت ۲۵۷ - ۹. ایمان و گناه ۲۵۷ - ۱۰. وعده و وعید ۲۵۷ - ۱۱. نسخ و بقاء ۲۵۷ - ۱۲. نبوت و خدا ۲۵۷

بخش پنجم فرهنگ ها و فهرست منابع برای مطالعه ۳۴۱

فرهنگ اصطلاحات و فلسفی فارسی همراه با مدخل های غربی و ماخذ آنها ۳۴۱

پیشگفتار

ای برادر، تو همین اندیشه‌ای
 مابقی تو، استخوان و ریشه‌ای
 گریخته است اندیشه تو، محله‌ای
 دور بود خاری، تو همیشه گم‌گشتی
 مونی

اندیشه، بارزترین ویژگی انسان است. فرق انسان با حیوان در
 این است که انعکاس واقعیت‌ها در قوی ادراکی وی، ز انعکاس
 فیزیکی محض بسی فرتر و برتر است. انسان با نیروی اندیشه،
 یافته‌های ذهنی خویش را، ارتباط و انتظام می‌بخشد. در نتیجه به
 معرفتی نایل می‌شود که مخصوص خود و است.
 برترین نوع معرفت از این معرفت‌های برتر، معرفت فلسفی
 است.

فلسفه درصدد درک عالی‌ترین حد ارتباط و انتظام واقعیت‌ها
 است و طبعاً دستاورد وارسته‌ترین و ورزیده‌ترین ذهن‌های بشری
 است.

ما همه خواه ناخواه زندگی می‌کنیم، اما فلسفه می‌کوشد تا معنی و هدف زندگی را معلوم سازد. اگر در زندگی اسیر ابتدال و روزمرگی نبوده و سرگرم تلاش‌ها و مبارزات اقتصادی و سیاسی نباشیم، این معنی و هدف، از ملموس‌ترین و اساسی‌ترین نیازهای ماست. داشتن آلف و الوف و دستیابی به بالاترین درجات قدرت، هرگز مارا، از پاسخ سؤالات بنیادی مان، بی‌نیاز نمی‌سازد.

همی چیست؟ ما چیستیم؟ چه رابطه‌ای با جهان داریم یا می‌توانیم داشته باشیم؟ از کجا آمده‌ایم؟ برای چه؟ به کجا می‌رویم؟ نیست و نابود می‌شویم یا می‌مانیم؟ مجبوریم یا مختار؟ مسؤولیتی داریم یا نه؟ چه چیز خیر و ریاست و چه چیزی شر و زشت؟ در هیچ شرایطی نمی‌توانیم نسبت به چنین مسایلی بی‌تفاوت باشیم. این‌ها لازمه انسان بودن ما هستند و فلسفه می‌کوشد تا به این گونه پرسشهای بنیادی، پاسخ دهد.

جامعه ایران اسلامی، از همان آغاز فضای اندیشه و تأمل بوده است، تأملات ظریف و اندیشه‌های باریک‌فارابی‌ها و ابن‌سیناها و خواجه نصیرها و صدرها، از عالی‌ترین دستاوردهای فرهنگ و معارف بشری است و لذا جا دارد که قلمرو ادبیات فارسی، از این ارمغان بهره‌بسزایی داشته باشد. اما متأسفانه با اینکه نقش اساسی و سازنده فارسی‌زبانان در رشد و رواج و تنظیم و تکمیل علوم عقلی بر کسی پوشیده نیست، زبان فارسی نصیب شایسته خود را از این علوم بدست نیاورده است. تعیین و شناخت علل و اسباب این موضوع، به بحث و بررسی بیشتری نیازمند است، اما آنچه مسلم است نباید همه گناه را به حساب رسمی‌بودن و زبان علمی بودن عربی در حوزه‌های

علمیه نوشت؛ همچنانکه نقش دشواری و صلابت مسایل و مطالب فلسفی (برخلاف مسایل تصوف) را در این رابطه، نباید دست کم گرفت.

اگرچه آثاری چند به وسیله بزرگانی همچون ناصر خسرو، غزالی، حمزه قصبی و دیگران به زبان فارسی تحریر یافته است و اخیراً هم تعدادی از کتب و متون عربی اصلی، در این زمینه به زبان فارسی ترجمه شده‌اند و نیز اندیشمندان و محققان معاصر آثار قابل توجهی به زبان فارسی بوجود آورده‌اند، اما هنوز هم این کمبود مهم، کاملاً محسوس است. لذا بر نویسندگان و شاعران لازم است که آثار خود را از روح تعقل و فلسفه بر مبنای دستور فلسفه اسلامی سرشار سازند. تا اثر دینی ما بیش از هر چیز، از تعقل و اندیشه برخاسته، ترویج فهم و درک را هدف خود قرار دهد. چنانکه دکتر مهدی حمیدی درباره شعر ناصر خسرو می‌گوید: «تفسیری مختصری به دیبات منظوم فارسی می‌توان شعاری را از دیگران جد کرد. اشعار او نه مولود حساسات و عواطف خالص است و نه متوجه به عواطف و احساسات خالص؛ مبدأ آنها تعقل و ادراک است و ناچار مقصد آنها هم ادراک و تعقل است»^۱ لزوم توجه به عواطف و احساسات و مسایل عرفانی و ذوقی، جای تردید نیست ما مسأله صریح مهم شایسته اندیشه‌های فلسفی در زبان و ادب پارسی است. انتظار می‌رود که نظم و نثر فارسی، هرچه بیشتر با جلوه‌هایی از مسایل مربوط به اسرار هستی، پیدایش جهان، مبدأ و معاد، وجود و

۱. بهشت سخن، ج ۱، چاپ سوم، صفحه ۱۹۴.

عدم، حدوث و قدم، وجوب و امکان، علیت، ذات و صفات حق، جبر و اختیار، قضا و قدر، زشت و زیبا، تکلیف و مسؤولیت، اخلاق و سیاست آراسته شود.

اثر حاضر به دو منظور تنظیم و تألیف شده است:^۱

یکی آنکه مدرسان و دانشجویان و علاقمندان زبان و ادبیات فارسی را در فهم متون فلسفی فارسی از قبیل دانشنامه ابن‌سینا، زادالمسافرین ناصر خسرو، کیمیای سعادت غزالی و اخلاق ناصری خواجه نصیر طوسی راه‌گشا باشد و دیگر اینکه نویسندگان و شعرارا در کاربرد بجای دقیق مفاهیم و مصطلحات فلسفی یاری رساند. لازم به یادآوری است که:

۱- بدنبال هر فصلی زیر عنوان «توضیحات و نمونه‌ها» در موارد لزوم، به توضیح بیشتر مطالب پرداخته، نمونه‌هایی از کاربرد مصطلحات آن فصل را در نظم فارسی نقل کرده‌ایم. اما به دلیل پرهیز از تطویل و افزایش حجم کتاب، به نقل نمونه‌های نثر نپرداختیم.

۲- در اوایل کتاب در مواردی علاوه بر مفهوم فلسفی، مفاهیم غیرفلسفی واژه‌ها را نیز متذکر شدیم، اما بعداً باز هم به خاطر گریز از اطالة کلام از این کار صرف‌نظر کردیم.

۳- در بخش آخر کتاب، فهرستی از اصطلاحات فلسفی فارسی را با معادل‌های عربی آنها با ذکر مآخذ و نیز فهرستی از اصطلاحات فلسفی عربی را با معادل‌های فارسی آنها تنظیم کرده‌ایم که در مطالعه متون فلسفی به کار می‌آید و نیز به نظر می‌رسد که اگر بعد از این در

۱. ضمن تدریس فلسفه برای دانشجویان زبان و ادبیات فارسی، در دوره کارشناسی ارشد، عملاً به چنین کاری احساس نیاز کردم.

نوشته‌های فلسفی خود، معادله‌های فارسی را به کار بریم، از طرفی به غنای زبان فارسی کمک کرده‌ایم و از طرف دیگر زمینه انتقال بهتر به مفهوم و معنای مصصحات فلسفی را به فارسی زبانان فراهم آورده‌ایم. برای اینکه غالباً اصطلاحات، با معانی عادی و عرفی خود تفسیر درستی ندارند به ذهن مردمی که با آن زبان سخن می‌گویند، مأیوس گردند.

۴- فهرستی از کتب فلسفی فارسی قدیم و جدید را در رابطه با بخشهای مختلف کتاب برای مطالعه بیشتر علاقمندان آورده‌ایم.

۵- فرهنگی برای لغات و تعبیرات مشکل نمونه‌های ادبی در آخر کتاب آمده است تا مطالعه کنندگان نیازی به کتاب لغت نداشته باشند.

۶- در برخی موارد منبع دقیق نمونه‌های ادبی را متذکر شده‌ایم، اما در مواردی به حاصركیون از خطوب و میر به حضر سهولته دستیابی به بیتی از یک غزل یا قصیده بر مبنای وزن و قافیه در دیوان شعرا، تنها به ذکر عنوان و یا تخلص معروف شاعر قناعت کرده‌ایم.

۷- برخی از مسایل مربوط به طبیعیات (از قبیل عناصر اربعه: آب، آتش، خاک و باد)، و اجسام و اجزاء آسمانی (از قبیل مرکزیت زمین، افلاک نه‌گانه) را که امروزه ارزش علمی ندارند، با عین به بطلان نشان، صرفاً برای آشنایی به مفاهیم و اصطلاحات مربوطه مطرح کرده‌ایم. لازم به یادآوری است که بطلان این مسایل ربطی به استحکام و صحت مسایل اساسی و بنیادی فلسفه نداشته، تنها در سرفروشت تعدادی از مسایل مبتنی بر آنها تأثیر می‌گذارد.

۸- از اساتید بزرگ و علاقمندان ادب پارسی انتظار یاری و

راهنمایی داریم که این اثر گامی است کوچک در یک مسیر طولانی؛
به امید آن که از طرف بزرگان فن گامهای بزرگتری برداشته شود.

۹- در پایان از زحمات و عنایت:

خواهر مریم قربانپور در تنظیم و پاکنویسی کتاب
برادران فاضل آقای محمدحسین ناجی و امیری در ویرایش و
تصحیح آن و دانشگاه تربیت معلم تبریز در اقدام به نشر آن صمیمانه
سپاسگزاری می‌کنم.

سیدیحیی یثربی

تبریز

مقدمه

۱- پیدایش مکاتب فکری

آیین مقدس اسلام بر اساس عقل و اندیشه ستور گشته است. قرآن کریم، معجزه جدویدان این مکتب، بندگانی را شایسته بشارت خداوند می‌داند که بر قلوب و فکرها مختلف توجه نموده و از میان همه بهترین بدینمه و عقیده را بر یک بیروزی انتخاب می‌کند و نیز پیامبر گرامی اسلام (ص) مأمور می‌شود که در دعوت به مکتب اسلام، از حکمت و موعظه بهره گرفته و در مجادله ز بهترین روشها، سود جوید و از مخالفان در مورد عقاید و فکارشان دلیل و برهان بخواهد.^۱

طبیعی است که در چنین مکتبی عقل و اندیشه بیش از هر چیز مورد توجه قرار می‌گیرد لذا دین اسلام از همان آغاز مردود را با استدلال و بحث آشنا کرده؛ چنانکه در قرآن کریم نیز مبانی فکری و اصول جهان بینی در سطح گسترده‌ای مطرح شده، از قبیل:

۱. سوره ۲۱، آیه ۲۴ و سوره ۲۷، آیه ۶۴.

۲. سوره ۳۹، آیه ۱۸.

اثبات مبدأ، توحید، رابطه خدا و جهان، مسأله آفرینش، هدفدار بودن هستی، حاکمیت الهی، نبوت و هدایت، معاد، رابطه انسان و خدا، مسائل عملی انسان، تکلیف، جبر و اختیار، خوشبختی و بدبختی و...

علاوه بر تشویق قرآن به اندیشه و تفکر، احترام و تعظیم تعقل، تحقیر جهل و تقلید عوامل دیگری نیز در پیدایش و رشد تفکر در جامعه اسلامی مؤثر بوده‌اند که ما این عوامل را در دو عنوان خلاصه می‌کنیم:

۱- تضاد فکری

تضاد از عصر نبی اکرم (ص) عامل بحث و اندیشه بود. برخورد با مشرکان و احتجاج با پیروان ادیان و مذاهب دیگر از عوامل مهم گسترش اندیشه و استدلال بود.

بعد از رحلت پیامبر (ص) برخورد مسلمانان با غیر مسلمانان از طرفی و نزاع و برخورد گروه‌های سیاسی و فکری مسلمانان با یکدیگر در مسایلی از قبیل امامت و خلافت و جبر و اختیار از طرف دیگر سبب گسترش بحث و تفکر گردید.

۲- تأمل

مسلمانان با وجود نبی اکرم (ص) و رابطه وحی، در مسائل جهان‌بینی هیچگونه کمبود و مشکلی احساس نمی‌کردند؛ اما بعد از رحلت آن بزرگوار در فهم بسیاری از مسائل از قبیل صفات الهی و جبر و اختیار به تأمل و تعمق پرداخته، زمینه را برای رشد بحث و تفکر

فراهم آوردند. لذا با فاصله کمی از صدر اسلام، شاهد پیدایش مکتبها و فرقه‌ها و اقوال و مباحث گوناگون و گسترده‌ای هستیم.

منصور ما اشاره به همه این فرقه‌ها و اقوال نیست، بلکه تنها نگاه مختصری به پیدایش چهار گروه فکری معروف: متکلمین، فلاسفه، مشاء، حکمای اشراق و صوفیه خواهیم داشت.

الف - متکلمین

از نظر تقدم تاریخی نخستین گروه فکری که در بین مسلمین ظاهر شد اهل کلامند. هدف آنها دفاع از اصول دین اسلام و مبنایشان تعقل و استدلال در محدوده این اصول و مبنای می‌باشد. متکلمین خود به چندین فرقه و گروه تقسیم می‌شوند که هم آنها سه گروه معتزله، اشاعره و شیعه است.

معتزله، بنی ثقیبی است که پیروان و حسن بن عطاء قدده از آن جهت که از تعالیم حسن بصری کناره گرفتند دده شده است. از جمله شخصیت‌های معروف بن گروه و صاحب عطاء، ابوالهذیل علاف^۱، نظام^۲، جاحظ و جبائی است که ضمن مباحث کتاب تا حدودی با عقاید معتزله آشنا خواهیم شد.

اشاعره: مذهب اشعری به عنوان یک مکتب فکری در قرن چهارم و پنجم هجری تحقق یافت. این مکتب به وسیله ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری^۳ پی‌ریزی شد و به وسیله شخصیت‌های دیگری از قبیل طحاوی^۴ و ماتریدی^۵ تقویت گردید، سپس به وسیله

۱. فوت ۱۳۱ هـ

۲. فوت ۲۲۶ هـ

۳. فوت ۲۳۱ هـ

۴. فوت ۳۳۰ هـ

۵. فوت ۳۳۱ هـ

۶. فوت ۳۳۳ هـ

کسانی چون باقلانی^۱، جوینی^۲، غزالی^۳، فخر رازی و شهرستانی^۴ تکمیل و ترویج گردید.

شیعه: معرفت دینی و معارف فکری شیعه از همان آغاز به وسیله امامان معصوم (س) و یاران و پیروان آنان، پی‌ریزی و تنظیم گردید. سپس به وسیله بزرگانی همانند شیخ صدوق^۵، شیخ مفید^۶، ابن مسکویه^۷، سیدمرتضی^۸، شیخ طوسی^۹، خواجه نصیرالدین طوسی^{۱۰}، علامه حلی^{۱۱} و عبدالرزاق لاهیجی^{۱۲} ادامه یافت.

نگاهی اجمالی به موضع این سه گروه:

معتزله به خردگرایی و تکیه بر مبانی عقلی معروفند. بهره‌گیری معتزله از عقل و اعتنا و توجه آنان به مبانی عقلی زمینه را برای پیدایش مباحث عقلی و فلسفی در مقابل ظاهریه و اهل حدیث فراهم آورد.

اشاعره اگرچه به اندازه اهل حدیث از عقل و استدلال نمی‌گیرند اما به اندازه معتزله نیز به عقل و مبانی عقلی ارج نمی‌نهند. بی‌تردید هدف مشترک همه فرقه‌های کلامی دفاع از اصول دین است اما آنچه آنها را از یکدیگر ممتاز می‌سازد میزان توجه به اصول و مبانی عقلی و فهم صحیح از مطالب و متون دینی و بهره‌گیری

۱. فوت ۵۴۰۳	۲. فوت ۵۴۷۸	۳. فوت ۵۶۰۶
۴. فوت ۵۵۴۹	۵. فوت ۵۳۸۱	۶. فوت ۵۴۱۳
۷. فوت ۵۴۲۱	۸. فوت ۵۴۳۶	۹. فوت ۵۴۶۰
۱۰. فوت ۵۴۷۲	۱۱. فوت ۵۷۲۶	۱۲. فوت ۵۱۰۷۲

از منابع مورد اعتماد است.

متکلمین شیعه عقل سلیم را با دین مبین اسلام در یک خط می بینند. پیامبر عقل ح رجبی و عقل را پیامبر داخلی می دانند و در فهم متون و مطالب دینی با احتیاط کام بر می دارند و می کوشند تا از هدایت نور هدایی حدیث عصمت دور بمانند و چون بر سر نکته واقفند که در قلمرو حدیث دسیسه های زیادی رخ داده و غرض و امراض گوناگونی در خیالت داشته است نسبت به منابع و اسناد احادیث و اخبار دقت بیشتری به کار می برند.

ب - فلاسفه مشاء

فلسفه با زمینه سازی معتزله و ترجمه آثار حکمای یونان، با تلاش و کوشش بعثت ابن سحاق کندی در حوزه معارف اسلامی رسمیت یافت. سپس به وسیله معتزلی در سراسر سرزمین گسترش یافت. کوشش شیخ الرئیس ابن سینا به اوج کمال خود رسید.

ابن سینا یک نظام فکری جامع و کامل پدید آورد که در این نظام همه مسائل جهان بینی مطرح شده بر اساس مبانی عقلی مورد بحث و ثبات قرار گرفت شفا ی ابن سینا طرح جامعی از یک جهان بینی فلسفی را در جامعه اسلامی ارائه داد.

مخالفت هن حدیث و پیروان اشعری از سویی و رشد و رونق تصوف از سوی دیگر، فلسفه را تحت فشار قرار داد تا آنکه با تهاجم قاطع و غیر منصفانه غزالی ضربه سختی به فلسفه اسلامی وارد آمد.

اگرچه کسانی چون ابن رشد (فوت ۵۹۵هـ) به احیای فلسفه همت گماشتند ولی موقعیت و نفوذ غزالی بالاتر از آن بود که بتوان کار مؤثری انجام داد. لیکن از آنجا که غزالی در جامعه شیعه نفوذی نداشت، خط فلسفه در حوزه تشیع به وسیله کسانی چون خواجه نصرطوسی^۱، میرداماد^۲، صدرالمآلهین شیرازی^۳، حاجی ملاهادی سبزواری^۴ ادامه یافت.

در عصر حاضر نیز، با اینکه اکثر مراکز علمی مسلمانان، تحت نفوذ روشهای کلامی از طرفی و فلسفه و تفکرات غربی از طرف دیگر است، در حوزه‌ها و دانشگاههای شیعه فلسفه اسلامی از رونق و رواج نسبتاً خوبی برخوردار است.

ج- حکمای اشراق

ترجمه تعالیم نوافلاطونیان و رشد و رواج تصوف، گرایش به سیر و سلوک و تصفیة باطن را در میان متفکران جهان اسلام پدید آورد. ما این گرایش را در فارابی و اخوان الصفا و حتی در بعضی از آثار ابن سینا مشاهده می‌کنیم، سرانجام در اثر این گرایشها، حکمت جدید و راه و روش تازه‌ای در جهان اسلام پدید آمد که به عنوان حکمت اشراق معروف گردید. از افراد برجسته این مکتب می‌توان از شیخ شهاب‌الدین سهروردی^۵ و علامه قطب‌الدین شیرازی^۶ نام برد. این مکتب در واقع ترکیبی از اصول و مبانی فلسفه مشاء و تعالیم حکمای ایران باستان و نوافلاطونیان است.

۳. فوت ۱۰۵۰هـ

۲. فوت ۱۰۴۱هـ

۱. فوت ۴۷۲هـ

۶. فوت ۷۱۰هـ

۵. مقتول به سال ۵۸۷هـ

۴. فوت ۱۲۸۸هـ

د - عرفا و صوفیه

بر اساس زمینه‌های موجود در تعالیم اسلامی از قبیل زهد و ترجیح آخرت بر دنیا، لزوم مبارزه با نفس و مسأله توکل و اخلاص، از اواسط قرن دوم هجری گریش خاصی در جهان اسلام پدید آمد. این گریش که - تأییدی بر تعالیم عرفی مسیحی و هندی و حکمای نوافلاطونی هم‌راه بود. بزودی به عنوان تصوف و عرفان شناخته شد و با تعالیم کسانی همچون بایزید^۱ و جنید^۲ و حلاج^۳ به رشد و رواج خود ادامه داد و از آنجا که این مکتب بیشتر بر عشق و مید و مسائل عاطفی تکیه داشت به سرعت در جهان اسلام رواج یافت و کثر فرقه‌ها و اقوام را تحت تأثیر قرار داد.

این مکتب با اینکه مسأله اسلام عم زفق و متکسین شدیداً به آن مخالفت می‌کردند در مدت کمی رشد و رواج چشم‌گیری یافت و در این زمینه آثار مهمی هم‌سایع سراج طوسی و قوت نقیوب ابوطالب مکی پدید آمد. سپس با تعالیم و تألیفات کسانی چون بوسعید ابوالخیر، هجویری صاحب کشف المحجوب، ابوالقاسم قشیری^۴ صاحب رساله قشیریه، خواجه عبداللّه انصاری^۵، امام محمد غزالی، عین القضاة^۶، ابن عربی^۷ صاحب شارب الرغی چون فتوحات مکیه، فصوص الحکم و مولوی^۸ صاحب اثر کبیر بقدر دلب پارسى، مثنوی معنوی، به اوج کمال خود رسید و هم‌کنون در همه سرزمینهای اسلامی و در میان همه مذاهب از نفوذ قابل توجهی

- | | | |
|---------------|---------------|---------------|
| ۱. فوت ۲۶۱ هـ | ۲. فوت ۲۹۷ هـ | ۳. فوت ۳۰۹ هـ |
| ۴. فوت ۴۶۵ هـ | ۵. فوت ۴۸۱ هـ | ۶. فوت ۵۰۵ هـ |
| ۷. فوت ۵۳۳ هـ | ۸. فوت ۶۳۸ هـ | ۹. فوت ۶۷۲ هـ |

برخوردار است.

به نظر می‌رسد که بعد از حمله غزالی به فلسفه، فلسفه و گرایشهای فلسفی در جوامع اسلامی سرکوب شده، ناچار زیرپوشش دو مکتب نسبتاً محبوب و مقبول یعنی کلام و تصوف، قرار گرفته، به حیات خود ادامه داد، به طوری که ترکیب کلام و فلسفه را در آثار خواجه نصیرالدین طوسی و لاهیجی و ترکیب عرفان و فلسفه را در آثار ملاصدرا و پیرانش آشکارا مشاهده می‌کنیم.

در مورد مبانی و اصول، گروههای فکری و عامل جدایی و فرق آنها با یکدیگر ضمن مباحث آینده توضیحات بیشتری داده خواهد شد.

۲- تعریف فلسفه - موضوع و مبادی آن

واژه فلسفه از کلمه یونانی فیلسوفیا، به معنای دانش دوستی گرفته شده است و در اصطلاح به آن قسمت از اندیشه و معرفت بشری می‌گویند که اصل وجود و هستی را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد تا در حد توان انسان شناخته شود. چنین شناختی در عمل از علوم طبیعی و ریاضی به دست نمی‌آید. نتیجه و حاصل این تلاش به شرط موفقیت، خداگونگی انسان از دو جهت عملی - رهایی از مادیات، و نظری - احاطه بر کلیات است.

فلسفه اساس جهان‌بینی است قدمت جهان‌بینی در حد قدمت تفکر و اندیشه است. تا انسان، انسان بوده دارای نوعی جهان‌بینی اعم از واقعی یا موهوم و خیالی بوده است و هدف فلسفه تشخیص واقعیتهای امور غیرواقعی در جهت رسیدن به جهان‌بینی آشکار و

منطبق بر واقعیتهاست.

مسائل فلسفه عبارت است از احکامی که بر خود وجود یا موجود عار می‌شوند. از قبیل وحدت، امکان، علّیت، قدم و حدوث. مادی فلسفه عبارتند از صورتاتی که برای ذهن ما بدیهی هستند. قیاس، قریه و رقعت جهان و حتم، تقیض محال است و یا «کل از جزء بزرگتر است» و «یا هر چیز خودش بوده و غیر خودش نیست».

مفاهیم فلسفی از راه حس به دست نمی‌آیند لذا آنها از معقولات ثانیه می‌گویند یعنی ما آنها را از چیزهایی که در مرتبه اول به وسيله حواس درک کرده‌ایم. در مرتبه دوم با قدرت عقل نستوع می‌کنیم. لذا مسائل فلسفی با روشهای تجربی قابل اثبات و ابطال نیستند. این نکته امروزه عامل اساسی فوق بین دو اصطلاح علم و فلسفه است گرچه گاهی علم و فلسفه به حقی یکی دیگر نیز به کار رفته‌اند.

۳- تقسیمات فلسفه

- حکمت و فلسفه به دو شاخه صبی تقسیم می‌شوند.
- حکمت نظری
 - حکمت عملی
 - حکمت نظری عهده در معرفت حقایق موجودات جهان است بر اساس تحقیق و برهان، تقلید و گمان و حکمت عملی عهده دار تشخیص ارزشهاست. در کارهایی که یک انسان باید انجام بدهد یا ترک کند.

- حکمت نظری دارای سه بخش اصلی است:
- حکمت طبیعی یا طبیعیات
- حکمت ریاضی یا ریاضیات
- حکمت الهی یا الهیات، یا مابعدالطبیعه (متافیزیک)
- حکمت عملی هم دارای سه بخش است:
- اخلاق
- تدبیر منزل
- سیاست مدرن

توضیحات و نمونه‌ها

حکمت: حکمت در ادب پارسی به معانی مختلفی بکار رفته است از قبیل:

- هستی‌شناسی: آن قسمت از دانش و معرفت بشری که هدف آن جهان‌بینی و درک واقعیت است.

بهرتربار حکمت، بر شاخ نفس، بر نیست
خوشر ز نفس دانا، زی عاملان، شکر نیست

ناصر خسرو

حدیث از مطرب و می‌گوی و راز دهر کمتر جوی
که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معمارا

حافظ

نخواهم لاجرم نعمت، نه در دنیا، نه در جنت
همی گویم به هر ساعت، چه در سرّ، چه در ضرّ
خدایا مر سنایی را سنایی ده تو در حکمت

چنان کز وی به رشک آید، روان بوعلی

سنایی^۱

- مصلحت و فایده:

خدا گر ز حکمت ببندد دری

ز رحمت گستید در دیگری

سعدی

عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگوی

نقی حکمت مکن از بهر دل عامی چند

حافظ

- علم طب و پزشکی

چونکه آید ز حکیم حاذق است

صادقش دن کو مین و صادق است

میرزا

- کلمات قضاار پندآموز

رودکی رفت و ماند حکست او

می. بریزد نریزد از می. بوی

۶۴

- فرزانی و دارای اخلاق پسندیده بودن

همان رنج بردار خوانندگان

کجا آن حکیمان و داندگان

فردوسی

پند حکیم عین صواب است و محض خیر
فرخنده بخت آن که به سمع رضا شنید

حافظ

- علت و راز و انگیزه برای انجام یا توجیه یک عمل، مانند حکمت آفرینش و حکمت روزه.

این چه استغناست یارب وین چه قادر حکمت است
کاین همه زخم نهان است و مجال آه نیست

حافظ

فلسفه: فلسفه (فلسفی، فیلسوف) در معانی زیر به کار می‌رود:
- هستی‌شناسی و معرفت‌مربوط به جهان‌بینی
بر آن فیلسوفان مشکل‌گشای
بسی آفرین تازه کردار خدای

نظامی

جان و روان یکی است به نزدیک فیلسوف
ورچه ز راه نام دو آید روان و جان

بوشکور

شغل او شاعری است یا تنجیم
هوشش فلسفه است یا اکسیر

خاقانی

- انگیزه و مصلحت و راز مثلاً: فلسفه فلان کار شما چه بود؟
- فلسفه گاهی به معنی دانش خاصی که در آن اصول و مبادی و قوانین و روابط یک چیز مورد بحث قرار می‌گیرد به کار می‌رود. مانند فلسفه اخلاق، فلسفه تاریخ

یادآوری: فلسفه بافی عرفاً به معنی سخنان بیهوده و استدلالها و بحثهای بی پایه به کار می رود.

- وجود: در فصول بعدی بحث خواهد شد.

- خداگونگی: خداگونگی یا تشبیه به اله. به این معنیست که انسان از ظرفی از نظر کمالات وجودی به جایی برسد که در جهات عدده و ملامیات فراتر رفته و دارای وجود مجردی گردد. چنین مقامی از دیدگاه فلاسفه اسلام در سایه آگاهی، از درجه ادراکات حسی و خیالی فراتر رفته و در مقام تعقل که همان ادراک کلیات است به چنان کمالاتی دست یابد که بتواند در نمونه ای از علم و آگاهی خدا دست.

- جهان بینی: جهان بینی از واژه های جدیدی است که وارد ادب فارسی شده است به معنی معرفت کلی انسان از جهان هست که تقریباً معادل همان فلسفه و الهیات است.

در مورد بقیه اصطلاحات این فصل در فصلهای آینده بحث خواهد شد.

- علم و فلسفه: علم و فلسفه گاهی به همان معنی های مذکور در مقابل یکدیگر به کار رفته و هر یک شامل قلمرو خاصی از معارف بشر می شود:

ریزه کاربهای علم هندسه

یا نجوم و علم طب و فلسفه

دانشمندان، علوم انسانی را به طور کلی به دو دسته تقسیم

می کنند:

- حقیقی: علوم مربوط به واقعیات عینی و خارجی مانند ریاضیات و طبیعیات و الهیات.

- اعتباری: علوم و معارف مربوط به قضایای قراردادی و شخصی از قبیل اخلاقیات و ادبیات.

بنابراین گاهی فلسفه و علم هر دو به معنی علوم حقیقی به کار می‌روند و از نظر معنی با هم مترادف و مساویند. گاهی علم به هر دو معنی یاد شده به کار می‌رود که از فلسفه عامتر خواهد بود. گاهی نیز فلسفه به معنی هر سه قسم الهیات و ریاضیات و طبیعیات به کار رفته و علم به معنی علوم تجربی استعمال می‌شود؛ در نتیجه مفهوم فلسفه عامتر از مفهوم علم می‌شود.

و چون متافیزیک در مورد قضایای غیر تجربی یعنی الهیات به کار می‌رود، از نظر مفهوم، انحصار از فلسفه است. چه فلسفه به معنی عام شامل طبیعیات و ریاضیات هم می‌شود، اگرچه امروزه واژه فلسفه را هم تنها در مورد مسائل غیر تجربی به کار می‌برند، که در این صورت با متافیزیک، از نظر مفهوم، مساوی خواهد بود.

یادآوری: از اینکه فلسفه را در مقابل علم مطرح می‌کنند: نباید چنین برداشت شود که مسائل فلسفی، مسائل غیر علمی و خالی از محتوا و ارزشند. بلکه صرفاً به این معناست که فلسفه و علم، از نظر خصوصیات مسائلمان (از قبیل این که مسائل فلسفه، برخلاف مسائل علم، با حس و تجربه قابل اثبات نیستند) دو بخش جداگانه از معارف انسان را تشکیل می‌دهند ولی از نظر ارزش مسائل فلسفی که متکی بر ادراکات عقلی هستند از مسائل علمی، متکی بر حس و تجربه، نه تنها کمتر نیستند بلکه بیشتر هم هستند حتی ارزش دانش‌های تجربی مدیون و وابسته به ارزش ادراکات عقلی و قضایای فلسفی است.

الهیات یا علم الهی به آن قسمت از معارف بشری گفته می‌شود که از حقایقی بحث می‌کند که در وجود خارجی و ذهنی محتاج و وابسته ماده است، هم در ذهن، م ریاضیات ازین لحاظ در حد وسط قرار دارد به این معنی که در ریاضیات از حقایقی بحث می‌شود که اگر چه در وجود خارجی خود بی‌رسم و وابسته ماده نیستند و چون ذهنی چنین نیستند خلاصه در این علم از مطلق هستی، مبدأ هستی و از مبادی عالیّه از قبیل عقول و نفوس بحث می‌شود این علم را علم برین، متافیزیک یا مابعدالطبیعه نیز می‌نامند.

مابعدالطبیعه یا متافیزیک: امروزه در ادب فارسی به تقلید از متفکران جدید غرب می‌گویند، مورد اندیشه‌ها و نظریه‌های پیچیده و دشواری در رابطه با مسائلی از قبیل خدا و روح به کار می‌رود ما این دو کلمه را نظر فلاسفه قدیم به تعادلی از مقولات وسطی بوده که در مجموعه آثارش بعد از کتب فیزیک ارسطی قرار گرفته بود.

این بخش (متافیزیک) کلی‌ترین و عالی‌ترین بخش معارف انسانی را در بر دارد که همان مسائل فلسفه اولی یا الهیات است. برخلاف نظر برخی از کوتاه‌نظران مادی و حسی معاصرین، مطالب این بخش متکی بر ستورترین بنیادهای فکری انسان یعنی همان قوه تعقل و استدلال بر اساس اصول و مبادی بدیهی و اولی عقل است. این و دستیابی انسان بر معارف مربوط به قلمرو مابعدالطبیعه و الهیات و نیز ارزش و ضرورت این گونه معارف بر هیچ شخص منصف و اندیشمندی پوشیده نیست، چنان که دشواری این کار نیز بر

۱. کلیات فلسفه، تألیف ریچارد باپکین - آورو استروال - ترجمه دکتر سید جلال‌الدین مجنبوی، ص ۱۴۳.

کسی پوشیده نیست.

فهم مسائل الهی همچون شناخت ذات حق تعالی و اوصاف او به این آسانی برای عقل و ادراک محدود بشر میسر نمی‌گردد اما نباید دشواری مسأله و پرمشقت بودن آنرا بهانه تبلی و بیکاری قرار داد.

گرچه رخنه نیست عالم را پدید

خیره یوسف وار می‌باید دوید

تا شاید قفل و در پیدا شود

سوی بی‌جایی شمارا جا شود

آمدی اندر جهان ای ممتحن

هیچ می‌بینی طریق آمدن

تو زجایی آمدی و زموطنی

آمدن را راه دانی هیچ‌نی

تا نگویی راه نیست

زین ره بیراهه مارا رفتنی ست

مولوی^۱

- نکته: اصطلاح «مابعدالطبیعه» را، با واژه «ماوراءالطبیعه»

نباید اشتباه کرد چون اولی عنوان قسمتی از مفارقات بشری است چنانکه توضیح داده شد اما دومی به معنی حقایق فوق جهان ماده و طبیعت بوده، در مورد موجودات مجرد و عالم مجردات بکار می‌رود، لذا استعمال واژه دوم به جای واژه اول درست نیست. به این معنی که نباید فکر کرد که منظور از مابعدالطبیعه صرفاً بحث درباره

۱. مثنوی، دفتر پنجم، صفحه ۷۰.

حقایق غیرمادی است.

ز ماوراء الطبیعه، خبر نداری هیچ

درون خانه چه داند، کسی که پشت در است

ادیب الممالک فرهایی

- حکمت عملی: در حکمت عملی، ریشه رفتار مستند بر

می‌دهد تا بر اساس ارزشها قوانین و دستورات عملی و رفتاری انسان

را بدست آورند. این قوانین و دستورات یا به رفتار شخصی

مربوطند (اخلاق) یا به رفتار خانوادگی (تدبیر منزل)، یا به رفتار

اجتماعی (سیاست).

۴- سیر تفکر و روش‌های فکری مختلف

برای تفکر انسان سه مرحله کلی وجود دارد:

- یقین تقلیدی

- شک و انتقاد

- یقین آگاهانه و علمی مبتنی بر برهان و شهره

گروهی از انسانها بر اساس تعلیم و تلقین به حالت از خانواده و

محیط، عقایدی به دست می‌آورند که از طرف شخص آنان مورد

تحقیق واقع نشده است اما به دلیل اتکال آن عقاید به تعلیم و

تلقینهای مستمر خانواده و محیط، سخت بر آنها پایبند بوده، با

جزمیت

به آن تعصب می‌ورزند. یقین اینان در واقع نوعی جهل مرکب

است، یعنی نمی‌دانند و نمی‌دانند که نمی‌دانند.

اما گروهی از انسانها به آن مرحله از تفکر می‌رسند که بتوانند به عقاید و جهان‌بینی خود با دیده تردید و انتقاد بنگرند. اینان در واقع از زندان یقین تقلیدی خود بیرون آمده و توانسته‌اند بر جهل و تعصب چیره شوند اما این عمل به آسانی انجام نمی‌پذیرد، اینان پس از شکستن حصار تقلید و تعصب به دو گروه تقسیم می‌شوند:

- شکاکان و لادریون

- اهل یقین

شکاکان و اهل سفسطه کسانی هستند که در مرحله معرفت‌شناسی و شناخت، توان انسان را بر درک واقعیت نپذیرفته یا اصولاً وجود واقعیت را نمی‌پذیرند اینان به عنوان شکاک، در مرحله شک و حیرت و نادانی باقی می‌مانند.

اما گروهی وجود واقعیت را پذیرفته اسنان را برای درک آن توانا دانسته و این موضوع را براساس فطرت انسانی و بداهت عقل استوار می‌سازند اینان نیز بر مبنای راه و روش مطمئن ارتباط انسان با جهان خارج به چند گروه و دسته تقسیم می‌شوند که عبارتند از:

- فلاسفهٔ مشاء که اساس کار و کوشش آنان عقل و استدلال

است بدون التزام به مذهب و ملت خاصی هدفشان تحصیل سعادت ثابت و ابدی نفوس انسانی است در جنبهٔ عقل نظری، و عملی، براساس احاطه بر حقایق امر و ادراک کلیات و نیل به مقام عقل مستفاد و پالایش از رذایل اخلاقی و مجرد از مادیات.

- متکلمان یا اهل کلام که مبنای کارشان عقل و استدلال است

با تعهد و التزام نسبت به مذهب و ملت خاصی، با هدف اثبات و تحکیم عقاید آن مذهب و ملت و دفاع از اشکالات و اعتراضات مخالفان.

فلاسفه اشراق یا اشراقیون که مبنای کارشان عقل و اندیشه توأم با ریاضت و سیر و سرگشت به هدفی همساز به هدف فلاسفه مشاء.

- عرفا و صوفیه که اساس کارشان ریاضت و سیر و سلوک باطنی است با هدف وصول به حقیقت و اتحاد با آن و فنا در آن.

توضیحات و نمونه‌ها

یقین، شک، ظن، وهم؛ اگر انسان به یک قضیه باور قاطع داشته باشد، یعنی به هیچ وجه طرف مخالف آن را احتمال ندهد، آن را یقین گویند. مانند این که دو بعلاوه دو مساوی به چهار است و اگر هر دو طرف یک قضیه به طور مساوی امکان صدق داشته باشد آن را شک گویند و اگر یک طرف نسبت به طرف دیگر برتری داشته باشد طرف رجحان و برتر را ظن و طرف مرجوح و ضعیف را وهم گویند. گمان در زبان فارسی بیشتر مساوی با ظن، و پندار بر سر با وهم است، گرچه پندار اغلب برای مطلق تصور و اعتقاد به کار می‌رود و با وهم و وهمه یکی از قوی باطنی نفس است که درک معانی حسی به عهده آن است و بعد توضیح داده خواهد شد.

یقین من تو شناسی ز شک مختصران

که علم توست شناسای رَینا اَرنا

گر وقت آمد به یک عنایت
این جامه من ز شک پرداز

عطار

آن چیز کزین پیش گمان بود، یقین گشت
دانی نتوان داد یقینی به گمانی

فرخی

که باشد کاین همه برهان ببیند
نگوید از یقین الله اکبر!

ناصر خسرو

و امروز بر یقین و گمانم ز عمر خویش
دانم که چند رفت و ندانم که چند ماند

مسعود سعد سلمان

بر یاد روی و موی صنم صد هزار بوس
بر دامن یقین و گریبان شک زنیم

سنایی^۱

دل گمان می برد کز دست تو نتوان برد جان
داغ هجرت بین، یقینی از گمان انگیخته

خاقانی

دوش که چون نور یقین در گمان
روز شد، اندر تق شب، نهان
پرده شب، روی زمین را نهفت

ظلمت شک، نور یقین را نهفت

جامی^۱

وصف تو شده است، ماهر و یا

از وهم برون و از گمانه

سببی

عقل جزوی آفتش وهم است و ظن

زانکه در ظلمات شد او را وطن

مولوی

در کارخانه‌ی کرده عقل و فضل نیست

وهم ضعیف ز عقل فضل چرا کند

حافظ

- یقین تقلیدی. جزمیت، تعصب و جهل مرکب؛ اگر انسان

چیزی را نداند و نداند که نمی‌داند، دارای دو جهل است. ند جهل

چنین شخصی مرکب است. جهل مرکب غالباً از تقلید و تلقین ناشی

می‌گردد و چنین جهلی همراه با جزمیت (یعنی قاطعیتی که هیچ

احتمال خلاف نرود) می‌باشد چنین باوری، با تعصب و پیشدوری و

دفاع و طرفداری بی‌دلیل نیز همراه بود لذا ممکن حصار

چنین جهلی به آسانی ممکن نیست و متأسفانه اکثریت انسان‌ها زندگی

خود را در زندان اینگونه از یقین تقلیدی و جزمیت و جهل مرکب به

پایان می‌رسانند.

۱. هفت اورنگ: تحفة الاحرار، ص ۳۸۹

۲. زجشم بلبلان انداخت رخسارت گلستان را

لبت نگذاشت در جهل مرکب آب حیوان را

ملاعلی صمی

آنکس که بداند و بداند که بداند
 اسب طرب خویش به افلاک رساند
 آنکس که نداند و بداند که نداند
 آنهم خرک لنگ به مقصد برساند
 آنکس که نداند و نداند که نداند!
 در جهل مرکب ابدالدهر بماند

بی تقلید رفتن از کوری است
 در هر کس زدن ز بی زوری است
 ای برادر چو با خرد باری
 نظری کن به نور بیداری
 نقد خود زیر پای خلق مریز
 زین فضولان راهزن بگریز

اوحدی مراغه‌ای^۱

 دان که تقلید آفت هر نیکویست
 که بود تقلید، اگر کوه قویست
 از محقق تا مقلد فرقه‌هاست
 کاین چو داوود است و آن دیگر صداست
 گرچه عقلت سوی بالا می‌رود
 مرغ تقلیدت به پستی می‌پرد

علم تقلیدی و بال جان ماست
 عاریه است و ما نشسته کان ماست
 خلق را تقلیدشان بر باد داد
 کئی دو صد نعت برین تقلید داد

مورخ

شک و انتقاد: انسان با گذر از مرحله یقین تقلیدی و شکستن حصار جهل مرکب می تواند به عقاید و ادراکات خود با دیده نقد و تردید نگاه کرده در وقع به ضعف و نادانی خود پی برد که این خود نوعی دنیایی است و حتی گاهی آن را نهایت دنیایی شمرده اند.

تا بدانجا رسید دانش من
 که ندانم همی که ندانم

برشکورد

هرگز دل من ز غم محروم نشد
 کم مانند ز اسرار که مفهوم نشد
 هفتاد و دو سال فکر کردم شب و روز
 معلوم شد که هیچ معلوم نشد

مهر رازی

دل گرچه در این بادیه بسیار شتافت
 یک موی ندانست ولی موی شکافت
 اندر دل من هزار خورشید بتافت

و آخر به کمال ذره‌ای راه نیافت

ابن سینا

و انسان از اینکه به این مرحله از تفکر دست یابد نوعی احساس غرور و رهایی می‌کند. یکی از عوامل محبوبیت و تأثیر رباعیات منسوب به خیام نیز همین است که آثار شک و انتقاد در آنها به چشم می‌خورد.

قومی متذکرند اندر ره دین
قومی به گمان فتاده در راه یقین
می‌ترسم از آن که بانگ آید روزی
کای بی‌خبران راه نه آن است و نه این!

خیام

این بحر وجود آمده بیرون ز نیفت
کس نیست که این گوهر تحقیق بسفت
هر کس سخنی از سر سودا گفتند
زان روی که هست، کس نمیداند گفت

خیام

انسان ممکن است در دریای متلاطم اندیشه، اسیر امواج شک و تردید گشته هرگز راه به جایی نبرد؛ در نتیجه همه فلسفه‌ها و مکتب‌ها را افسانه‌ای بیش نداند. استمرار و افراط در این مرحله را، که با انکار جهان خارج برابر است، سفسفه نیز می‌گویند.

به وهم اندر، خیالی خواندمی گاه آفرینش را
چو سوفسطائی از بیدانسی و بادیمایی

وصال شیرازی

آنان که محیط فضل و آداب شدند
 در بزم کمال شمع اصحاب شدند
 ره زین شب تاریک، نبردند برون
 گفتند فسانه‌ای و در خواب شدند

خیام

اما از آنجا که شک و انتقاد نمی‌تواند بعنوان یک هدف، روح تشنه و حقیقت‌جو را ارضای کند، انسانها در مرحله شک و انتقاد دچار درد و اندوه و اضطراب خواهند شد و شب و روز برای رهایی از این حقیقت و تردید خواهند کوشید.

روزها فکر من بی‌است و همه شب سخنه
 که چرا غافل از احوال دل خویشتم
 ز کجا آمده‌ام؟ آمدنم بهر چه بود
 بکجا می‌روم آخر نمایم و صمم
 تا به تحقیق مرا منزل و ره ننمایی
 یک دم آرام نگیرم، نفسی دم نزنم

مولوی

و همین نکته، عامل برتری شک و انتقاد بر یقین تعلیمی است و در واقع آن یقین بری انسان خطرناک و سارث‌آور، مایه شک حرکت‌آفرین و رهایی‌بخش می‌باشد. آن یقین مقام جمود و خواب و سکوت و مرگ است اما این شک، مرحله سیلان، حرکت بیداری و تلاش؛ بی‌تردید حرکت فکری نیز همانند همه حرکتها، از برکت خالی نخواهد بود. حقیقت هر چند عظیم و نامتناهی است و توانایی انسان محدود و متناهی، که:

پشه کی داند که این باغ از کی است
کو بهاران زاد و مرگش دردی است

مولوی

اما به هر حال وظیفهٔ انسان در این را هدشوار و بی پایان، تلاش
و کوشش و حرکت است نه جمود و سکون:
به راه بادیه رفتن به از نشست باطل
و اگر مرا نیایم به قدر وسع بکوشم

سعدی

مرد غرقه گشته حانی می کند
دست را در هر گیاهی می زند
تا کدامش دست گیرد در خطر
دست و پایی می زند از بیم سر
دوست دارد یار این آشفته گی
کوشش بیهوده، به از خفتگی
اندر این ره می تراش و می خراس
تا دم آخر، دمی فارغ مباش
تا دم آخر، دمی، آخر بود
که عنایت با تو صاحب سر بود

مولوی

از تذکر این نکته ناگزیرم که پیروان هر مکتبی که به
حقانیت و عقلانی بودن اصول و مبانی مکتب خود اطمینان
دارند، نباید از نگرشهای همراه با شک و نقد، هراس داشته باشند.
چون اگر به همهٔ انسان‌ها امکان و فرصت نقد و بررسی داده

شود، بی تردید همه آنان طالب حقیقت خواهند بود و سرانجام به آن مکتب درست و عقلانی روی خواهند آورد آنچه مهم است این است که شرایطی وجود داشته باشد که انسان بتواند تشخیص دهد و انتخاب کند. یعنی باید عوامل محدودیت فکری انسان از قبیل فشارهای خانوادگی، قومی، مذهبی و سیاسی از میان برداشته شود تا همه آنان بتوانند شخصاً عقاید و اصول جهان‌بینی خویش را انتخاب کنند و این جز با امکان استماع اقوال و عقاید مختلف و تحقیق آزاد از بند اغراض و امراض و اتباع و انتخاب پس میسر نمی‌گردد. بشر در وضع کنونی، حتی در جهان به اصطلاح آزاد نیز از این مرحله بسیار به دور است. به نظر می‌رسد باید نگرانی‌ها و دلسوزی‌ها در سر جهان، این نکته را سرسری نگرفته، در راه مکانیسمی فرد فرد بسنجند. به جهان‌بینی درست و انتخابی، تلاش مستمری داشته باشند چون‌که عنصر اصلی کرمت انسان، فکر و ادراک درست، اگر کسی یک عمر با فکر دیگران بیندیشد با اینکه خود امکان اندیشه دارد، از بزرگترین حق خود محروم گشته، مورد بالاترین درجه ظلم و ستم قرار گرفته است.

چشم داری تو، به چشم خود، نگر

منگرا از چشم سفینه بی‌هنرا!

گوش داری تو، به گوش خود شنو

گوش گولان را چرا باشی گرو؟

بی ز تقلیدی، نظر را پیشه کن

هم به رأی و عقل خود، اندیشه کن

مولوی^۱

- یقین آگاهانه و انتخابی: به هر حال تعداد کسانی که برای همیشه ز شک و تردید رها نمی شوند، اندک و ناچیز است. انسانها اغلب با عبور از مرحله شک و انتقاد، به مقام یقین آگاهانه و انتخابی دست می یابند اما در دستیابی به این یقین، شیوه ها و روشها مختلف و گوناگونند. برخی عقل را به تنهایی در نیل به حقیقت کافی می دانند، اینان همان فلاسفه مشائند و برخی عقل را به شرع متعهد و ملتزم می سازند که اهل کلامند و آنان که عقل را با رضایت و سیر و سلوک همراه می کنند فلاسفه اشراقند و آنان که عقل را در نیل به حقایق ازلی و جهان فوق محسوسات ناتوان دانسته محصول آن را در این رابطه ناچیز می شمارند و به جای آن سیر و سلوک و جذبه و ریاضت را انتخاب می کنند عرفا هستند. اینک نمونه ای از برخورد این گروه در ادب فارسی:

فلسفه از طرف متکلمین و عرفا شدیداً مورد انتقاد و تحقیر واقع شده است:

به عقل نازی حکیم تا کی
به فکرت این ره نمی شود طی
به کنه ذاتش خرد برد پی
اگر رسد خمس به قعر دریا

مشتاق

فلسفه در سخن میامیزید
وانگهی نام آن جدل منهد
و حل گهرمی ست بر سر راه
ای سران یای در و حل منهد
مشق طفل نو تعلم را
لوح ادبار در بغل منهد
جرم کعبه که بل شد پاک
باز هم در حرم بل منهد
قتل اسطوره را سطور را
بر در احسن المثل منهد
نقش فرسوه فلاض را
بر ضرر بنین حس منهد
فسفی مرد دین میندارید
حیز را جفت سام یل منهد
افضل ارزین فضولها راند
نام افضل به جز اضل منهد

حافظی^۱

همه تشریف عقل ز لاله ست
ورنه، بیچاره است و گمراه است
عقل در کوی عشق نابیناست
عاقلی کار بوعلی سیناست

در گذر زین کیاست او باش
عقل دین جوی و پس رو او، باش

سنایی^۱

تا کی از کاهل نمازی، ای حکیم زشتخوی
همچو دونان، اعتقاد اهل یونان داشتن
عقل نبود فلسفه خواندن زبهر کاملی
عقل چبود؟ جان نبی خواه و نبی خوان داشتن

سنایی^۲

حکمت و فلسفه کاری ست که پایانس نیست
سیلی عشق و محبت به دبستانش نیست
بیشتر راه دل مردم هشیار زند
فتنه ای نیست که در چشم سخنداناش نیست
دل ز ناز خنک او، به تپیدن نرسید
لذتی در خلش غمزه پنهانش نیست
دشت و کهسار نوردید و غزالی نگرفت
طوف گلشن زد و یک گل به گریبانش نیست

اقبال لاهوری

جامه های زرکشی را بافتن
درها از قعر دریا یافتن

خرده‌کاربهای علم هندسه
یا نجوم و علم طب و فلسفه
که تعلق با همین دینی ستش
و به هفتم آسمان را بستش
این همه علم بنای آخور است
که عماد بود گاو و اشتر است
بهر استقای حیوان چند روز
نام آن کردند ای گیجان رموز

مثنوی

فلسفی گوید از معتزلات دون
عقل از دهمیز می‌ماند بر دون
فلسفی منکر بود در فکر و ظل
گو برو سر را بر آن دیوار زن

هر که را در دل شک و بیجانی است
در جهان او فلسفی پنهانی است
می‌نماید اعتقاد او گاه‌گاه
آن رگ فلسف کند رویش میاه

مثنوی

نمونه‌های دیگری از عنوانهای مشائی و اشراقی، و فلاسفه
(اهل عقول) و متکلمین و صوفیه در ادب پارسی:
رغم مشائی و اشراقی گمانم

کاید این صورت مقدم بر هیولا

ادیب الممالک

حافظ ار میل به ابروی تو دارد شاید
جای در گوشه محراب کنند اهل کلام

حافظ

به درد عشق بساز و خموش کن حافظ
رمز عشق مکن فاش پیش اهل عقول

حافظ

در قیامت کجا رود با نفس؟
علم هر بوالفضول و هر با خفس
علم نفس است و عقل و علم اله
کز جهان با تو می شود همراه
وین سه علم ار کنی به عقل نظر
از کلام و حدیث نیست بدر
علم کان جز حدیث و قرآن است
سر به سر ساز و آلت نان است
جان ازین علم نقش گیرد و بس
چه کند علم ترهات و هوش؟
حاصل این سه علم ار چه بسی است
زود دریابد، ار به خانه کسی است
جان بسیط است و این سه علم بسیط
تو فرو رفته در وجیز و وسیط
زینت عقل چیست؟ دانش و داد

شرف نفس؟ خلق خوب نهاد

وحدانی

ای نبرده کسی به کمه نوراه
 بازی در دین و در مین و زانه
 ای خدایی که در تو حیرانم
 کیستی؟ چیستی؟ نمی دانم...
 حکما پس که حجت آوردند
 کارها را حراش کردند
 چون به گردن تو عقل می گردد
 این کلافه، کلافه تر گردد
 هر چه هن کلام بیست بند
 از عرف کلام حوشتشند
 با کمند کلام بر این بام
 نتوان رفت اینت جان کلام...
 سخن صوفیان عهد قدیم
 هست نزدیکتر به عقل سیم
 که خدا شاهدیست هر جایی
 نیک رخ بسته ز تماشاایی
 هر که را دید لایق دیدار
 خویش را می کند بدو اظهار
 ملک الشعرا بهار^۲